



6 جنوری 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

## نگاهی به رویدادهای تاریخی:

### اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین

#### به استناد "سراج التواریخ"

(قسمت بیستم)

#### شهادت امیر حبیب الله خان - یک توطئه بزرگ:

#### توطئه قتل امیر و دست انگلیس ها:

شاید بعضی ها به دلیل فقدان سند این نظر را رد کنند که انگلیس ها در پشت پرده دست دراز در طرح و تطبیق یک توطئه مرموز در قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة داشته اند، ولی کشوری دورانندیش و صاحب تجربه طولانی در ایجاد دسایس و توطئه های سیاسی مثل انگلستان هیچگاه نمی گذارد که کوچکترین مسئولیت در همجو موارد بدوش آنها بیفتد و بنا بر آن می کوشد توطئه های بزرگ سیاسی را طوری طرح و عملی سازند که کوچکترین سندی برای اثبات بدست نیاید. اما وقتی اوضاع دقیقاً بررسی شود، آنگاه میتوان به حقایق پی برد. آنچه از گزارش مفصل علامه فیض محمد کاتب که طی قسمت های گذشته به تفصیل بیان شد، بر می آید اینست که:

#### 1 - آیا کسانی از احتمال وقوع حادثه قبلاً آگاهی داشتند؟

کاتب به این موضوع که بعضی ها از خطر ترور امیر حین سفر جلال آباد و لغمان چیزهایی را قبلاً می دانستند، اشارتی دارد چنانچه وقتی امیر یک روز قبل از حرکت بسوی لغمان به شکار نجیر در حواشی جلال آباد رفت، اطرافیان نگران بودند که مبادا کسی بجای فیر بر شکار، به جان امیر فیر کند، چنانچه کاتب می نویسد: «در این شکار گاه از بیباک اسپ تاختن و صید انداختن حضرت والا بعضی از هواخواهان اخلاص کیش صداقت اندیش، از سوء قصد برخی از خیانت اندیش که همواره زبان شکایت از ذات شاهانه در خلوت و جلوت کشاده داشتند، روز خوف و خطر به شب رسانیده، به غایت بیم و هراس و نهایت وسواس شام را به بام [بامداد - صبح] رسانیدند که مبادا کدامی از خائنین شقاوت ارتسام تفنگی به جانب حضرت والا به بهانه آهو کشاد داده، آسیبی به وجود مسعود برساند و ذات قدسی سمات را هدف تیر قضاء نماید، چنانچه ازین حالت پس از مراجعت ایشان در جلال آباد خود ایشان یاد کردند و به دوستان و رفیقان خویش حکایت نمودند که با تصور از قوه به فعل آمدن این معاملت از ترس عتاب ملوکانه نمی توانستند که به عرض برسانند...» (صفحه 621)

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

همچنان پس از برگشت امیر از شکار وقتی به باغ مستوفی الممالک رفت تا او را در سفر لغمان با خود همراه سازد، مستوفی به این سفر برای او صلاح نداد و بعداً نامه ای بدست یک نفر «سوار ملبس با لباس سیاه و سوار بر اسب سیاه» به امیر فرستاد و گفته میشود که مستوفی امیر را به لزوم برگشت فوری و انصراف از رفتن به آنجا برحذر ساخته بود. (برای شرح مزید دیده شود پاورقی شماره 2، صفحه 7 و 8 قسمت چهارم مقاله، برگرفته از کتاب "یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی"، ... صفحه 29 و 30)

سؤال اینست که همچو احساس منفی چرا و چگونه نزد بعضی ها پیدا شده بود، آیا آنها چیزی را درباره سوء قصد بجان امیر قبلاً میدانستند که به وضاحت و جدیت با امیر مطرح نکردند و جلو واقعه را نگرفتند؟ میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک طی سالهای متمادی از جمله کسانی بود که با حلقه های اطلاعاتی وسیع تماس داشت و حتی دوبار موضوع سوء قصد به جان امیر را به اطلاع او رسانیده بود، چرا این بار فقط با نوشتن یک نامه مختصر اکتفا کرد و امیر را بطور واضح از خطر آگاه نساخت؟

## 2 - احضار شهزاده امان الله خان به جلال آباد!!

امیر در حالیکه قبل از آغاز سفر بسوی جلال آباد شهزاده امان الله خان عین الدوله را به نیابت خود به مقام سلطنت در کابل توظیف کرد و اما یکی دو روز قبل از رفتن برای شکار بطرف کله گوش تغییر نظر داد، چنانکه کاتب می نگارد: «حضرت والا در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الاولی، شهزاده حیات الله خان عضدالدوله را که در سال گذشته بدین لقب سعادت منتسب مفتخر آمده بود، قرار معمول مأمور کابل فرمود که او به دارالسلطنه شده، شهزاده امان الله خان عین الدوله که در روز حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال آباد، به نیابت ذات شاهانه در کابل اقامت ورزیده بود، در جلال آباد بیاید که از تفریح و تفرج باز نماند.» (صفحه 622)

همچنان کاتب در جای دیگر می نویسد که امیر نصرالله خان: «عبدالاحد خان را مأمور فرمود که تیلفون جلال آباد و کابل را قید کند که کسی از وقوع این واقعه [یعنی شهادت امیر] به دارالسلطنه خبر ندهد و هم امر کرد که شهزاده حیات الله خان عضدالدوله که در روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاولی از امر حضرت والا مرحوم که در وقت تشریف فرمای لمقان شدن خود، او را مأمور رفتن به کابل نموده، شهزاده امان الله خان عین الدوله را طلب جلال آباد فرموده، او [حیات الله خان] راه کابل به سواری موتر برگرفته، از قضا و قدر الهی در باغ نمله تب عارض حال او شده از رفتن کابل باز مانده بود، اگر نه امروز بایست در کابل می رسید و عین الدوله در روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی راه جلال آباد برداشته، از امارت محروم می آمد، [سردار نصرالله خان پس از واقعه حیات الله خان را] از نمله در جلال آبادش پس خواست.» (صفحه 633)

در این حال اگر سردار حیات الله خان عضدالدوله در نمله مریض نمی شد و به موقع به کابل میرسید و شهزاده امان الله خان عین الدوله از کابل به همان روز طبق دستور پدر به جلال آباد میرسید، آنوقت حوادث شکل دیگر به خود میگرفت و شهزاده امان الله خان در موقف حساسی قرار میگرفت که یا مثل سردار عنایت الله خان مجبور به بیعت به نصرالله خان می شد و یا اینکه از بیعت خود داری میکرد. در هر دو حال چون قوای نظامی همه در دست سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش بود و آنها از نصرالله خان حمایت میکردند، لذا این موقعیت و موقف برای شهزاده امان الله خان بسیار خطرناک بود و به حیث یک اسیر مجبور به بیعت بود و در غیر آن جان خود را در خطر می انداخت.

د پانو شمیره: له 2 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

اینکه چگونه ذهنیت امیر یکی دو روز قبل مبنی بر احضار فوری شهزاده امان الله خان به جلال آباد و سپردن نیابت به شهزاده حیات الله خان عضدالدوله تغییر کرد و کدام اشخاص در این تغییر دست داشتند و به چه ترتیب و دلیل امیر را به اینکار وادار ساختند، معلومات در دست نیست. شاید این نظر بوسیله مصاحبان خاص یعنی دو سردار پیر به امیر تلقین شده باشد والله اعلم

از این معلوم میشود که فرا خواندن شهزاده امان الله خان به جلال آباد درست در موقع و زمانی که پلان قتل امیر روی دست بود، جزء همان توطئه بزرگ بود که قبلاً به دقت طراحی شده بود، اما مریضی سردار حیات الله خان در نمله همه اقدات بعدی را دگرگون کرد.

### 3 - سردار نصرالله خان و عکس العمل های او!!

معلوم نیست که آیا سردار نصرالله خان دقیقاً از توطئه سوء قصد به جان امیر قبل از حادثه اطلاع داشته و یانه، اما آنچه مسلم است اینکه او آرزومند بود تا کار امیر به دلیل اختلاف نظر های عمیق ذات الیبنی هرچه زودتر به پایان برسد و خودش جانشین او شود و برای اینکار روزشماری میکرد. عکس العمل او حین اطلاع از شهادت امیر و طرز بیاناتش در چندین جا میرساند که او بر شیوه کاری امیر سخت انتقاد داشته و میخواست قتل امیر را یک حادثه معمول در جهان وانمود سازد تا از یکطرف شر و شوری در زمینه پیدا نشود و از طرف دیگر زمینه جانشینی وانتقال قدرت به سرعت به پایان برسد، لذا سعی میکرد جسد امیر بدون سر و صدا درکله گوش بخاک سپرده شود و یا در لغمان. به همین دلیل او با وجود توصیه و اصرار دیگران حاضر نشد میت را به کابل انتقال دهد، بلکه راضی شد که میت به جلال آباد آورده شود و باز هم نخواست در باغ شاهی دفن گردد و زمینه سازی کرد تا دفن امیر بجای آنکه در باغ شاهی صورت گیرد، در میدان گلف به خاک سپرده شود. سردار نصرالله خان در بیانات خود دوبار درحضور درباریان، افسران وعساکر از امیر به بسیار مذمت یاد کرد که شایسته یک برادر نبود و حتی دشمن هم درچنان موقع در حق یک متوفی چنین سخنان را به زبان نمی راند.

به قول کاتب سردار نصرالله خان در حضور عساکر راجع به کشته شدن امیر زبان به تسلیم کشوده و گفت: «این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پر از این گونه واقعات بوده و هست و شده و میشود و به روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن امیر حرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید.»

عجب این است که در این موقع سپهسالار محمد نادر خان زبان به کلام گشود و نکته ای حساس و پرمعنی را بیان کرد و گفت: «بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجریت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود.»

«ازین اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با او رقابت داشت گفت: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود،

دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروایی کند."»  
(صفحه 628 و 629)

علاوتاً کاتب در جای دیگر می افزاید: چون گرفتن بیعت مراد و مطلب سردار نصرالله خان بود، حاصل آمد و برمرام دل واصل گشت، روی به جمعیت عام و ازدحام نمود و پس از ابراز تسلیم به حضار گفت: «از پیش آمد قتل امیر برای بازماندگان و خدام جان نثارش یک عالم اندوه و غم سنگین بار و به روی کار آمده است که اظهار آن به جز صبر، به دیگر امور اقدام کردن میسر نیست و بلکه این واقعه از غفلت و بیبایگی و عیاشی خودش برایش دست داده، نتیجه بخش و خامت آمد؛ و اگر چنانچه که در خور شغل خطیر امارت و مملکت داری و عدالت و رعیت پروری است، ساعات خود را مصروف مهمات مملکت و ملت و داد دادن ستم رسیدگان رعیت و احیای حق و امانت باطل میکرد و ایام و هفته ها و ماه های زندگانی بی عوض و بیش بهای خویش را به شکار مرغ و ماهی و سیر کهنسار و بیابان و گزار به سر نمی برد، چرا در دره تنگ کله گوش کشته گشته داغ ننگ و عار بر جبین افغان و افغانیان غیور می نهاد؟ و مقصد من ازین اظهار و بیان آنست که خود را از غفلت و بیبایگی به دست خود به کشتن داد و برنفس و جان خود جور و ظلم نمود. کسی در پیش آمد این امر عیب ناک ملزم و مسئول نیست. اینک واقعات بسی به روی روز افتاده و می افتد چنانچه اگر به تاریخ رجوع شود دانسته میشود که پادشاهان بی خبر و عیاش نفس پرست، بسی بوده اند که مملکت و سلطنت خود را خراب کرده اند و یا بدین گونه به قتل رسیده اند و اکنون که عموم شما از روی رغبت و میل خاطر مرا به امارت برداشته به پادشاهی خود پذیرا شدید، به شکریه این امر من از خداوند می خواهم و پیس نهاد دارم که راه راست پیموده، اوقات خود را صرف حراست مملکت و ملت و غوررسی عجزه و بازپرسی ظلمه و حراست عرض و ناموس و جان رعیت افغانستان نمایم.» (صفحه 636 و 637)

#### 4 - گلابه های امیرامان الله خان از امیرنصرالله خان:

ملاء غلام محمد خان که حامل نامه امیر امان الله خان از کابل به جلال آباد بود و امیرنصرالله خان از اوجویای احوال کابل گردید، او مشرح عرض حال کرد که اهم این بود:

«درارگ شرفیاب حضورش [امیر امان الله خان] گشتم و پیشتر از من صالح محمد خان نائب سالار و محمود بیگ طرزی و محمود سامی حاضر آمده موجود بودند و آدم فرستاده اعتماد الدوله و بابا محمدرور خان و قاضی القضاة و غیره اعیان بار و اهل کار را امر احضار فرموده، آدم ها فرستاده بود و من از جمال و ناصیه حالش درک کردم که مصیبت بزرگی به روی روز آمده خواهد بود، زیرا که هرچند خودداری می نمود خویش را ضبط نتوانسته اشک از دیده اش بی اختیار جاری و خودش در عالم بیقراری بود تا که اعداد رجال لشکری و کشوری گرد آمده انجمن شدند. بعد اعلیحضرت امیر ما صحیفه ای را برآورده و به روی میز نهاد و فرمود که خانه ما خراب گردیده اعلیحضرت سراج الملة والدین پدر تاجورم را در کله گوش شهید کردند و این را گفته زار زار بگریست.....

اعلیحضرت امیرامان الله خان [تاآنوقت شهزاده امان الله خان به امارت نرسیده بود، اما وقتی غلام محمد خان او را با القاب اعلیحضرت و امیر یاد میکند نقل قولی است که بعد از اعلام امارت او بیان میدارد] در ادامه گفت: "امید و آرزو و اعتماد کلیه که از عم خود در دل داشتم و او را به مثابه پدر خود می پنداشتم نظر به وجوه چندی بغایت از او ناامید و مایوس شده، قرین افسوس گشتم:

د پانو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

**وجه اول -** از شجاع الدوله خان فراش باشی فرستاده و حامل نامه امارت او معلومات حاصل کردم که تا دفن خاک کردن پدرم، چهره و رخسار او را با آن مرحمت و ملاحظت زیاد برادرانه که نسبت به عم مبذول داشت اعتنائی نکرده، به چشم ندید؛

**وجه دوم -** درپس تجسس و تفحص و به دست آوردن قاتل نیفتاده، هرچند برخی از خدمه پدرم اصرار به دریافت قاتل نمود و او نشنید و اقدام در جستجو نکرد و این را نمیدانم که درین امر چه اهمال و اغفال ورزیده در پی قاتل نیفتاد؟

**وجه سوم -** به لحاظ قبرستان نشدن باغ شاهی که شایسته دفن او بود، او را متواری نساخته، از راه تحقیر در میدام گلف به خاکش سپرد تا به عالم معلوم و هویدا باشد که در حیات خود میل لهو و لعب زیاد داشت، بنابراین در بازیچه گاه دفن گردیده است؛

**وجه چهارم -** درپاره ای از بیانات خود الفاظ نا مناسب و نا شایسته نسبت به ذات ملوکانه یاد کرد؛

**وجه پنجم -** به محض اظهار علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی، نظر به اطراف و جوانب و عواقب کار نکرده پذیرفتار امارت و به عزم تسلیت و خاطر جوئی برادر بزرگ معین السلطنه و ما پسران اعلیحضرت شهید اندک مکث و انکار و ابای نکرد؛

**وجه ششم -** مرا از خود بیگانه و مخالف دانسته فوراً تلیفون جلال آباد و کابل را قید فرمود و با آنکه من از او امید و آرزو داشتم که در چنین واقعه طاقت فرسا به مجرد وصول از لمقان در جلال آباد، به ذریعه تلیفون آگاهم کرده، مرا شریک رأی و اقتضای خویش قرار می داد و من هرگز رضا نمی دادم که نعش پدرم را در جلال آباد و بر علاوه آن در میدان گلف دفن می نمود، بلکه عرض و استدعا می کردم که با خود در کابل بیاورد و یا بفرستد". (صفحه 673)

اعضای حاضر دربار پس از شنیدن اظهارات شهزاده امان الله خان گفتند: «چون این امر و پیشنهاد بزرگ، بدون رئیس و سالار سترگ صورت اجراء نپذیرد، ملتسیم [التماس داریم] که ذات عالی را به ریاست خویش برداشته راه آرزو پیش گیریم، زیرا قرار امر شرع اقدس وارث تخت و تاج فرزند امیر شهید است و دیگری را نمی رسد که به مالک شدن آن اقدام نموده دارای نام شود و معین السلطنه که فرزند رشید آن مرحوم است، خود از امارت ابا و چاکری را تمنا کرده است، پس وارث بالصدق و ذی حق بالیقین شما را دانسته، به رضا و میل خاطر شما را به امارت خود قبول داریم.» (صفحه 674)

(ادامه در قسمت بیست و یکم: روابط سردار نصرالله خان با شهزاده عنایت الله خان و سپهسالار محمد نادرخان)